



The Jurisprudential-legal Examination of Turning Qisas Nafs into Diya in Case of Execution of a Murderer with the Title of Hadd

Hojjatollah Fathi¹

Received: 10/10/2020

Accepted: 15/06/2021

Abstract

If the premeditated murderer, in addition to being sentenced to qisas (retaliation), has also been sentenced to death for hadd (punishments that under Islamic law are mandated and fixed by God), such as moharebeh (waging war against God), according to Article 133 of the Penal Code, qisas is prior to the execution of hadd, and the avengers of blood are asked to retaliate. However, if the avengers of blood refuse to demand the qisas immediately, the premeditated murderer will be executed as hadd. The problem of the current paper is whether in this case the qisas nafs (qisas for life) turns into diya (blood money) and is subject to death in Article 435 of the Penal Code or not. The law regarding the conversion of qisas nafs into diya is vague in this case, and this issue has not been specifically dealt with in jurisprudential books. In this paper, legal articles as well as jurisprudential views have been examined and a set of arguments and evidences have been used, which based on the hypothesis of this study, with the execution of the premeditated murderer, the issue of qisas is obviated and the conversion of qisas into diya also lacks valid legal evidence, and from a jurisprudential point of view, the view of not turning qisas into diya is stronger.

Keywords

Conversion of qisas into diya, refusal to demand qisas, execution of the murderer, qisas nafs, hadd execution.

1. Assistant Professor, Institute of Islamic Culture and Thought, Qom, Iran. fathiamoli@yahoo.com

* Fathi, H. (1400 AP). The Jurisprudential-legal Examination of Turning Qisas Nafs into Diya in Case of Execution of a Murderer with the Title of Hadd. *Journal of Jurisprudence*, 28(106), pp. 63-83.

Doi: 10.22081 / jf.2021.58912.2135.

بررسی فقهی - حقوقی تبدیل قصاص نفس به دیه در صورت اعدام قاتل با عنوان حدی

حجت‌الله فتحی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۵

چکیده

در صورتی که قاتل عمدی علاوه بر محکومیت به قصاص، از بابت حد -مانند محاربه- نیز محکوم به اعدام شده باشد، بر اساس ماده ۱۳۳ ق.م.ا، استیفای قصاص مقدم بر اجرای حد است و از اولیای دم درخواست می‌شود استیفای قصاص را مطالبه کنند، ولی اگر اولیای دم از مطالبه فوری استیفای قصاص امتناع کنند، قاتل عمد به‌عنوان حد اعدام می‌شود. مسئله مقاله حاضر آن است که آیا در این صورت قصاص نفس تبدیل به دیه می‌شود و مشمول اطلاق مرگ در ماده ۴۳۵ ق.م.ا است یا خیر. قانون در خصوص تبدیل قصاص نفس به دیه در این فرض مبهم است و در کتب فقهی نیز به این موضوع به‌صورت خاص پرداخته نشده است. در این نوشتار مواد قانونی و همچنین دیدگاه‌های فقهی موردبررسی قرار گرفته و از مجموع اقوال و ادله استفاده شده است که در فرض بحث، با اعدام قاتل عمد، موضوع قصاص منتفی است و تبدیل قصاص به دیه نیز فاقد مستند قانونی معتبر است و از نظر فقهی نیز دیدگاه عدم تبدیل قصاص به دیه قوی‌تر است.

کلیدواژه‌ها

تبدیل قصاص به دیه، امتناع از استیفای قصاص، اعدام قاتل، قصاص نفس، اعدام حدی.

fathiamoli@yahoo.com

۱. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران.

* فتحی، حجت‌الله. (۱۴۰۰). بررسی فقهی - حقوقی تبدیل قصاص نفس به دیه در صورت اعدام قاتل با عنوان حدی. فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۲۸(۱۰۶)، صص ۶۳-۸۳
Doi:10.22081/jf.2021.58998.2147



فقه

مقدمه

به نظر فقهای امامیه، حق اولیه اولیای دم در قتل عمد با وجود شرایط آن قصاص نفس است و اولیای دم بدون مصالحه با قاتل حق مطالبه دیه را ندارند. اگر قاتل قبل از استیفای قصاص بمیرد، در خصوص تبدیل قصاص نفس به دیه، سه دیدگاه فقهی وجود دارد: ۱. به نظر عده‌ای از فقها موضوع قصاص با مرگ قاتل منتفی می‌شود و قصاص تبدیل به دیه نمی‌شود، ۲. به نظر عده‌ای دیگر از فقها هرگاه قاتل عمد فراری شود و امکان دسترسی به او نباشد تا مرگ او فرا برسد، قصاص تبدیل به دیه می‌شود، و ۳. به نظر عده دیگری از فقها، در صورت مرگ قاتل قبل از استیفای قصاص، حق قصاص تبدیل به دیه می‌شود و دیه از اموال قاتل، و در صورت نداشتن مال از عاقله و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال ستانده می‌شود. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۹ دیدگاه اخیر را پذیرفته و در ماده ۴۳۵ مقرر می‌دارد: «هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد، با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد، در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیرقتل، دیه بر بیت‌المال خواهد بود».

از سوی دیگر بر اساس ماده ۱۳۳ ق.م.ا، هرگاه کسی که مرتکب قتل عمد شده است دارای مجازات حدی موجب اعدام نیز باشد، مانند آنکه به قصاص نفس و حد اعدام به دلیل زنا یا عنف یا محاربه محکوم شده باشد، اجرای قصاص نسبت به اجرای اعدام حدی مقدم است و مرتکب قصاصاً کشته می‌شود، ولی در صورت عدم مطالبه فوری اجرای قصاص یا گذشت یا تبدیل به دیه، مجازات حدی اجرا می‌شود و از باب حد اعدام می‌شود. ماده ۱۳۳ ق.م.ا. مقرر می‌دارد: «در تعدد جرائم موجب حد و قصاص، مجازات‌ها جمع می‌شود. لکن چنانچه مجازات حدی موضوع قصاص را از بین ببرد یا موجب تأخیر در اجرای قصاص گردد، اجرای قصاص مقدم است و در صورت عدم مطالبه فوری اجرای قصاص یا گذشت یا تبدیل به دیه، مجازات حدی اجرا می‌شود».



فقه

اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه مشورتی ۲۲۶/۹۵/۷ مورخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۵ با تأکید بر این مطلب اعلام نموده است: «در مواردی که متهم به قصاص نفس و مجازات سلب حیات در جرایم مستوجب حد محکوم شده است، طبق ماده ۱۳۳ ق.م.ا ۱۳۹۲، اجرای قصاص مقدم است؛ چون اجرای مجازات حدی موضوع قصاص را از بین می‌برد، ولی در صورت عدم مطالبه فوری اجرای قصاص یا گذشت یا تبدیل به دیه، مجازات حدی اجرا می‌شود».

سؤال و ابهامی که این مقاله درصدد پاسخ‌گویی به آن است، این است که در فرض ماده ۱۳۳ ق.م.ا، اگر اولیای دم علی‌رغم اطلاع از قانون و درخواست مقامات ذی‌ربط برای استیفای قصاص، مطالبه استیفای قصاص نداشته و مرتکب حداً اعدام شود، آیا قصاص نفس تبدیل به دیه شده و می‌تواند مطابق با ماده ۴۳۵ ق.م.ا مطالبه دیه از اموال قاتل نمایند و در صورتی که قاتل مالی نداشته باشد، آیا از عاقله و در صورت نبود عاقله، دیه از بیت‌المال ستانده شود؟ یا خیر، ماده ۴۳۵ ق.م.ا منصرف از موضوع ماده ۱۳۳ ق.م.ا است و با اعدام قاتل موضوع قصاص و تبدیل آن به دیه منتفی است؟ دیدگاه فقها در این خصوص چیست؟

هرچند در سنوات اخیر مقالاتی در خصوص تبدیل قصاص به دیه در صورت مرگ قاتل قبل از استیفای قصاص نوشته و منتشر شده است، مانند مقاله «تبدیل قصاص در حقوق کیفری ایران»، توسط جناب دکتر حسن مرادی در فصل‌نامه پژوهش‌های کیفری، مقاله «بررسی تبدیل قصاص به دیه با فوت قاتل یا عدم دسترسی به وی»، توسط جناب دکتر عادل ساریخانی و جناب دکتر قاسم اسلامی‌نیا در مجله مطالعات حقوقی (علوم اجتماعی و انسانی شیراز)، و همچنین مقاله «تأثیر مرگ قاتل عمد بر مجازات»، توسط جناب دکتر اسماعیل آقابابائی که در مجله فقه منتشر شده و مشترکاتی با این مقاله دارد، ولی در خصوص موضوع این مقاله و رابطه بین مواد ۴۳۵ ق.م.ا و ماده ۱۳۳ ق.م.ا اثری یافت نشده و در منابع فقهی نیز این فرع مطرح نشده است.

با توجه به ضرورت بررسی فقهی و حقوقی موضوع، بحث در دو گفتار حقوقی و فقهی ارائه می‌شود:



فقه



۱. گفتار اول: بررسی حقوقی

ماده ۲۵۹ ق.م.ا. ۱۳۷۰ مقرر می‌داشت: «هرگاه کسی که مرتکب قتل موجب قصاص شده است بمیرد، قصاص و دیه ساقط می‌شود.» بر اساس اطلاق این ماده، هرگاه کسی که مرتکب قتل موجب قصاص شده است، به مرگ طبیعی یا خودکشی و یا به هر طریق دیگری بمیرد، قصاص و دیه ساقط می‌شود، ولی اطلاق این ماده در یک مورد با ماده ۲۶۰ قانون مذکور مقید شده بود؛ به این صورت که اگر کسی که مرتکب قتل عمد شده است فرار کند و تا هنگام مردن دسترسی به او نباشد، پس از مرگ او قصاص تبدیل به دیه می‌شود. ماده مذکور مقرر می‌دارد: «هرگاه کسی که مرتکب قتل عمد شده است فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد، پس از مرگ، قصاص تبدیل به دیه می‌شود که باید از مال قاتل پرداخت گردد و چنانچه مالی نداشته باشد از اموال نزدیک‌ترین خویشان او به‌نحو "الأقرب فالأقرب" پرداخت می‌شود و چنانچه نزدیکانی نداشته باشد یا آنها تمکن نداشته باشند، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد».

بنابر قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ تنها در صورتی که مرتکب قتل عمد فرار کند و تا هنگام مردن دسترسی به او نباشد، پس از مرگ او قصاص نفس تبدیل به دیه می‌شد که مطابق نظر مرحوم امام خمینی علیه السلام (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۳۹) و مشهور فقها بود (ر.ک: حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۹، صص ۲۹۷-۲۹۸؛ طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۳۰۹؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶، ص ۳۴۸). اما در اصلاحات قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بر اساس ماده ۴۳۵ ق.م.ا مرگ عامل مستقلاً در سقوط قصاص و تبدیل آن به دیه محسوب شد که مطابق دیدگاه مرحوم آیت‌الله خویی است (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲، ص ۱۵۴). محور بحث این است که آیا مرگ در ماده ۴۳۵ ق.م.ا مطلق است و شامل هر نوع مرگی از جمله اعدام موضوع ماده ۱۳۳ ق.م.ا می‌شود یا خیر. از نظر حقوقی دو احتمال در مسئله وجود دارد:

یک احتمال این است که مرگ مطلق است و به هر دلیل قاتل عمد بمیرد، چه به مرگ طبیعی باشد و چه خودکشی کرده باشد، چه توسط شخص ثالث عمداً یا به‌غیر عمد کشته شود و چه اعدام شده باشد، قصاص تبدیل به دیه به‌شرح ماده ۴۳۵ ق.م.ا می‌شود. مهم‌ترین مستند این احتمال اطلاق مرگ در ماده ۴۳۵ ق.م.ا است.

احتمال دوم این است که مرگ در ماده ۴۳۵ ق.م.ا منصرف از اعدام موضوع ماده ۱۳۳ ق.م.ا است؛ چون اولاً حق اولیه اولیای دم قصاص است و تبدیل قصاص نیازمند دلیل خاص است، ثانیاً در ماده ۱۳۳ ق.م.ا امکان قصاص برای اولیای دم وجود دارد و خود اولیای دم از استیفای قصاص امتناع می‌کنند و لذا مشمول هدررفتن خون مسلمان نیست؛ مانند آن است که اولیای دم مجانماً قاتل عمد را عفو کنند. ظهور ماده ۴۳۵ ق.م.ا این است که مرگ در صورتی که مانع دسترسی به قاتل عمد شود، موجب تبدیل قصاص به دیه می‌شود؛ در حالی که فرض بر این است که در موضوع بحث دسترسی به قاتل برای قصاص برای اولیای دم وجود داشته است. ثالثاً مختار قانون‌گذار در مواد ۳۸۳ و ۳۸۴ ق.م.ا قرینه بر این است که موارد قصاص و اعدام خارج از موضوع مرگ در ماده ۴۳۵ ق.م.ا است. مواد ۳۸۴ و ۳۸۳ ق.م.ا که مطابق رأی مشهور فقها است، صراحت بر این دارد که اگر شخصی مرتکب قتل دو نفر شود و اولیای یکی از دو نفر، قاتل را بدون اطلاع و اذن سایر اولیای دم قصاص کنند، برای قتل شخص دیگر دیه‌ای از اموال مقتول اخذ نمی‌شود. این ماده قرینه بر این است که ماده ۴۳۵ منصرف از مرگی است که به‌عنوان مجازات بر قاتل اعمال شده است. رابعاً اصل بر برائت است و در موارد شک مرجع اصل برائت است. خامساً تفسیر به نفع متهم اقتضا دارد که با اعدام قاتل عمد دیه‌ای از اموال قاتل اخذ نشود. سادساً پرداخت دیه از بیت‌المال نیز خلاف اصل است و اخذ دیه از بیت‌المال در فرض امتناع اولیای دم از قصاص نفس مستندی ندارد.

در مجموع با قاطعیت نمی‌شود یکی از دو احتمال را ترجیح داد و قانون مبهم است و به‌استناد اصل ۱۶۷ قانون اساسی^۱ باید به فتوا یا منابع معتبر رجوع کرد. هرچند رجوع به اصل ۱۶۷ قانون اساسی برای جرم‌انگاری محل اختلاف است، ولی در موضوع سؤال منعی به ذهن نمی‌رسد.

۱. اصل ۱۶۷ قانون اساسی: قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.



۲. گفتار دوم: بررسی فقهی

این موضوع در متون فقهی مورد بحث قرار نگرفته و در استفتائاتی که اخیراً به عمل آمده است، چند دیدگاه در مسئله وجود دارد.

سؤال:

اگر شخصی به خاطر «ساب النبی» به حد اعدام و به جهت قتل عمد به قصاص نفس محکوم شود و دادگاه نیز از اولیای دم برای اجرای حق قصاص دعوت نماید ولی آنها هیچ گونه اقدامی برای اجرا، گذشت یا مطالبه دیه انجام ندهند و در نتیجه دادگاه مرتکب را به جهت حد اعدام نماید، بفرمایید:

آیا اولیای دم مستحق دیه از اموال مرتکب قتل عمد یا بیت المال هستند؟

پاسخ:

آیت الله مکارم شیرازی:

باید دیه از اموال مقتول پرداخت شود. همیشه موفق باشید (۲۲ خرداد ۱۳۹۹).

آیت الله جعفر سبحانی:

تبدیل قصاص به دیه مشروط به رضایت قاتل است. در اینجا رضایت قاتل ممکن نیست و لذا دیه به مال قاتل تعلق نمی گیرد، ولی چون با عمل قاضی حق قصاص از بین رفته، فقط قاضی خاطی تعزیر می شود.

روایت «اخطأت القضاة ففی بیت المال» در جایی است که مستحق قتل نباشد و در

این مورد مستحق قتل بوده به خاطر سب النبی، والله العالم (۲۴ خرداد ۱۳۹۹).

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

در مثل فرض سؤال حکم به دیه از بیت المال نمی شود، والله العالم (۲۲ ذی القعدة

۱۴۴۱ق).

آیت الله علوی گرگانی:

دیه از اموال قاتل به اولیای دم تعلق می گیرد (مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی قوه قضاییه،

بی تا)، سؤال ۸۹۳۰.



فقه

ابتدا لازم است تأسیس اصل شود تا در صورت شک به اصل رجوع شود. دو اصل در اینجا قابل طرح است:

اصل اول: اصل بر براءت است و مسئولیت مالی قاتل عمد یا عاقله یا بیت المال درباره دیه نیازمند دلیل است. مرحوم شیخ طوسی در خصوص این فرع که اگر یک نفر چند نفر را بکشد، آیا علاوه بر قصاص باید به اولیای بقیه مقتولان که موفق به قصاص قاتل نشده‌اند دیه پردازد یا نه، برای عدم استحقاق دیه به اصل براءت ذمه استناد کرده‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۸۳). در این بحث نیز این اصل جریان دارد.

اصل دوم: حکم اولیه در قتل عمد در فقه امامیه قصاص نفس است و تبدیل قصاص به دیه نیاز به دلیل خاص دارد. علامه حلی در این باره می‌نویسد: «والواجب فی قتل العمد القصاص لا الدیة؛ واجب در قتل عمد قصاص است نه دیه» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۶۲۳؛ ر.ک: شهید اول، ۱۴۱۰ق، ص ۲۷۲؛ مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۱۷).

شهید اول می‌نویسد: «الْوَجِبُ فِي قَتْلِ الْعَمْدِ الْقَصَاصُ لَا أَحَدَ الْأَمْرَيْنِ مِنَ الدِّيَةِ وَالْقَصَاصِ؛ آن چیزی که در قتل عمد واجب است قصاص نفس است نه آنکه اولیای دم مخیر به انجام قصاص یا اخذ دیه باشند» (شهید اول، ۱۴۱۰ق، ص ۲۷۲).

مرحوم امام خمینی می‌نویسد: «قتل العمد یوجب القصاص عیناً ولا یوجب الدیة لا عیناً ولا تخییراً؛ قتل عمد به صورت تعیینی موجب قصاص می‌شود و تعییناً یا تخییراً موجب دیه نیست» (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۳۳).

برخی از عبارات ظهور در تعیین قصاص داشته و تنها رضایت و مصالحه طرفین برای تبدیل قصاص به دیه استثنا شده است. مثلاً محقق حلی می‌نویسد: «قتل العمد یوجب القصاص لا الدیة فلو عفا الولی علی مال لم یسقط القود ولم تثبت الدیة إلا مع رضاء الجانی؛ قتل عمد موجب قصاص است، نه دیه؛ پس اگر ولی دم قاتل را در مقابل گرفتن مال عفو کند قصاص ساقط است، و دیه ثابت نمی‌شود مگر آنکه قاتل نیز به آن رضایت دهد» (حلی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۲۱۳).

تعیینی بودن قصاص در قتل عمد به مشهور و اکثر فقها نسبت داده شده است و گفته شده که جز ابن جنید اسکافی مخالفی در میان فقهای امامیه وجود ندارد (ر.ک: فاضل مقداد،



فقه



۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۴۴۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۲۲۴). برخی از فقها نیز بر این مطلب ادعای اجماع کرده‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۲۹۶؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۲۷۸؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۸، ص ۲۸۰).

برای این دیدگاه، به کتاب، روایات و اجماع استناد شده است. از کتاب به آیاتی نظیر آیه ۴ سوره مائده: «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ؛ نفس در مقابل نفس است»، آیه ۱۹۴ سوره بقره: «مَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ؛ هر کس بر شما تعدی کرد به مثل آنچه که او بر شما تعدی کرد مقابله کنید»، و آیه ۴۰ سوره شوری: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا؛ مجازات بدی، بدی مثل آن است» استناد شده است (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۸، ص ۲۸۰؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۸۴؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶، ص ۱۱۲). آیات فوق ظهور بر این دارد که مجازات قتل عمد قصاص نفس است و لذا تبدیل قصاص به دیه نیاز به دلیل دارد.

همچنین به روایات متعددی استناد شده و ابن‌ادریس در مورد این روایات ادعای تواتر کرده است (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۲۹)؛ مانند روایت صحیح‌السند (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۲۸۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۲۲۵؛ طباطبائی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۲۹۶) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام که آمده است: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا قِيدَ مِنْهُ إِلَّا أَنْ يَرْضَى أَوْلِيَاءَ الْمَقْتُولِ أَنْ يَقْبَلُوا الدِّيَةَ فَإِنْ رَضُوا بِالْدِّيَةِ وَأَحَبَّ ذَلِكَ الْقَاتِلُ فَالِدِّيَّةُ؛ امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر کس عمداً مؤمنی را به قتل برساند قصاص می‌شود، مگر آنکه اولیای دم دیه را قبول کنند و اگر راضی به دیه شدند و قاتل هم پذیرفت تبدیل به دیه می‌شود» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۱۵۹). روایت ظهور قوی بر این دارد که حکم قتل عمد منحصرأً قصاص نفس است و تبدیل قصاص نفس به دیه تنها منحصر به رضایت طرفین است. به جهت رعایت اختصار از ذکر سایر روایات اجتناب می‌شود.

سومین دلیل برای این دیدگاه اجماع است و بزرگانی چون شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص ۶۵)؛ ابن‌ادریس (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۳۰)؛ ابن‌زهرة (ابن‌زهرة، ۱۴۱۷ق، ص ۴۰۵)؛ طباطبائی (طباطبائی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۲۹۶)؛ نجفی (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۲۷۸) و سبزواری (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۸، ص ۲۸۰) ادعای اجماع کرده‌اند؛ هر چند این اجماع مدرکی است و دلیل مستقلاً محسوب نمی‌شود، ولی به‌راحتی نمی‌شود از کنارش گذشت.

با توجه به اینکه اصل بر براءت ذمه است و حکم اصلی و اولی در قتل عمد تعیین قصاص است، باید بررسی شود که آیا با مرگ قاتل قصاص تبدیل به دیه می شود یا خیر، و در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا با مطلق مرگ حتی در فرض مورد بحث نیز قصاص تبدیل به دیه می شود یا خیر.

در خصوص تبدیل قصاص به دیه در فرض مرگ قاتل سه دیدگاه فقهی وجود دارد:

۲-۱. دیدگاه اول: سقوط قصاص و دیه مطلقاً

بر اساس این دیدگاه، با مرگ قاتل عمد، قصاص و دیه مطلقاً منتفی است؛ چه به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد، چه خودکشی کرده باشد و چه مرگ متعاقب فرار باشد یا بدون فرار. برخی از فقها همانند شیخ طوسی در مبسوط و ابن ادریس حلی این دیدگاه را پذیرفته اند. شیخ طوسی در مبسوط می فرماید:

هرگاه مردی عمداً مردی را بکشد و قصاص بر قاتل واجب شود و قاتل قبل از استیفای قصاص بمیرد، به نظر عده ای قصاص ساقط و تبدیل به دیه می شود و به نظر عده ای دیگر قصاص ساقط می شود، بدون آنکه تبدیل به مال شود و دیدگاه اخیر مقتضای مذهب امامیه است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص ۶۵).

قابل ذکر است نظر شیخ طوسی در کتاب خلاف متفاوت است و در خلاف معتقدند قصاص با فوت قاتل عمد تبدیل به دیه می شود. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، صص ۱۸۴-۱۸۵).

ابن ادریس بعد از نقل کلام شیخ طوسی در نهاییه مبنی بر تبدیل قصاص به دیه در فرض فرار و مرگ قاتل عمد، در نقد آن می نویسد:

این نظر واضح نیست؛ چون بر خلاف اجماع و ظاهر قرآن و روایات متواتر و اصول مذهب امامیه است؛ چراکه مجازات قتل عمد - همان گونه که به کرات گفته ایم و اختلافی در آن نیست - قصاص است نه دیه. پس هرگاه محل قصاص فوت شود، قصاص بدون تبدیل به دیه ساقط می شود و انتقال قصاص به مال میت یا مال اولیای میت حکم شرعی است که محتاج دلیل است و چنین دلیلی یافت نمی شود و روایات آحاد و شاذی که شیخ طوسی در نهاییه ذکر کرد، از





باب نقل بود نه از باب اعتقاد شیخ به این روایات، و لذا در کتاب خلاف از این

دیدگاه برگشت (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، صص ۳۲۹-۳۳۰).

محقق اردبیلی نیز با ردّ ادله تبدیل قصاص به دیه معتقد است قصاص با مرگ قاتل

عمد منتفی است و تبدیل به دیه نمی‌شود (اردبیلی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۳، ص ۴۱۲).

۲-۲. دیدگاه دوم: سقوط قصاص و تبدیل به دیه در صورت فرار قاتل

بر اساس این دیدگاه، قصاص و دیه با مرگ قاتل عمده منتفی است؛ چه قاتل به مرگ

طبیعی از دنیا رفته باشد، چه خودکشی کرده باشد، مگر در صورتی که قاتل عمده فرار

کرده باشد و قبل از استیفای قصاص فوت کند که در این صورت تبدیل به دیه می‌شود.

این دیدگاه نظر شیخ طوسی در خلاف (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۸۵) و نهاییه (طوسی، ۱۴۰۰ق،

ص ۷۳۶) و دیدگاه اکثر فقهای امامیه است (ر.ک: حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۹، صص ۲۹۷-۲۹۸؛ طباطبائی،

۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۳۰۹؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶، ص ۳۴۸)، و ابن زهره بر این قول ادعای اجماع

کرده است (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ص ۴۰۵).

صاحب جواهر با پذیرش این دیدگاه تصریح می‌کند که روایات مورد استناد هیچ

دلالتی در مطلق هلاکت ندارد و این حکم منحصر به فرار قاتل عمده است (نجفی، ۱۳۶۶،

ج ۴۲، ص ۳۳۳). وی سپس اگر الحاق دیگر حالات غیر فرار را به فرار ممکن می‌شمارد،

ولی آن را مخالف اصل می‌داند و معتقد است باید به قدر متیقن اکتفاء کرد (نجفی، ۱۳۶۶،

ج ۴۲، ص ۳۳۳).

مرحوم امام خمینی نیز می‌نویسد:

اگر قاتل عمده بمیرد، قصاص - و بلکه دیه - ساقط می‌شود. بلکه، اگر قاتل عمده

فرار کند و قدرت بر او پیدا نکنند تا بمیرد، در روایتی که مورد عمل فقها قرار

گرفته، آمده است اگر قاتل اموالی داشته باشد دیه از اموال او گرفته می‌شود،

و گرنه از نزدیکانش به اولویت الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود. عمل به این

روایت اشکالی ندارد، ولی باید به مورد آن اکتفا شود (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲،

ص ۵۳۹).

مستند این دیدگاه، روایات معتبر، از جمله روایت معتبر اَبی بصیر، است:

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يَفْقِدْ عَلَيْهِ، قَالَ: إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أُخِذَتِ الدِّيَةُ مِنْ مَالِهِ وَإِلَّا فَمِنَ الْأَقْرَبِ فَأَلْقُرَبِ فَإِنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ؛ اَبی بصیر می گوید: از امام صادق عليه السلام درباره حکم مردی پرسیدم که عمداً مردی را کشت و سپس فرار کرد و به او دست نیافتند. حضرت فرمود: اگر مالی دارد از اموالش گرفته می شود و اگر اموالی نداشت از نزدیکانش به اولویت الاقرب فالاقرب برداشته می شود، و به درستی که خون مسلمان پایمال نمی شود (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۷، ص ۳۶۵؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۲۶۱).
در برخی از نسخ، بعد از «الْأَقْرَبِ فَأَلْقُرَبِ» آمده است: «... فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرَابَةٌ أَدَّاهُ الْإِمَامُ...» اگر قاتل خویشاوندی نداشت، دیه را امام می دهد... (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۴، ص ۵۲۲؛ حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۹، ص ۳۹۵).

در روایت اَبی نصر از امام باقر عليه السلام نیز آمده است:

أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا ثُمَّ فَرَّ فَلَمْ يَفْقِدْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ، قَالَ: إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أُخِذَ مِنْهُ وَإِلَّا أُخِذَ مِنَ الْأَقْرَبِ فَأَلْقُرَبِ؛ امام باقر عليه السلام درباره مردی که مرد دیگری را عمداً کشت و سپس فرار کرد و بر او تسلط پیدا نکردند تا از دنیا رفت، فرمود: اگر مالی دارد دیه از اموال او گرفته می شود و گرنه از نزدیکانش به اولویت الاقرب فالاقرب گرفته می شود (طوسی، ۱۳۶۴، ج ۱۰، ص ۱۷۰).

هر گاه افرادی اقدام به فراری دادن قاتل عمد کرده باشند و دسترسی به قاتل ممکن نباشد و قاتل بمیرد، به تصریح برخی از فقها (سیزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۸، ص ۳۱۲؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶، ص ۱۱۵) و به استناد برخی از روایات صحیح السند (ر.ک: مجلسی اول، ۱۴۰۶ق، ج ۱۰، ص ۳۲۸؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۲۴، ص ۳۸؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۱، ص ۷۲)، کسانی که قاتل را فراری داده اند عهده دار پرداخت دیه هستند.

به نظر می رسد که فرار قاتل موضوعیت ندارد و هر گاه با اقدام عمدی جانی مانند خودکشی یا اقدام عمدی یا غیر عمدی غیر جانی، مانند کشتن عمدی یا غیر عمدی قاتل،





انجام قصاص متعذر شود، قصاص تبدیل به دیه می شود، ولی اگر تقصیری متوجه جانی نباشد، مانند آنکه قاتل خودش را در معرض قصاص قرار دهد ولی موضوع قصاص به علت مرگ طبیعی او متعذر شود، قصاص تبدیل به دیه نمی شود (ر.ک: مدنی کاشانی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۹۲).

برخی از فقها تصریح کرده‌اند که اگر جانی خودش را برای قصاص در اختیار اولیای دم قرار داد، اولیای دم حقی جز قصاص ندارند. محقق حلی می نویسد: «ولو بذل الجانی القود لم یکن للولی غیره؛ اگر جانی امکان قصاص را برای اولیای دم فراهم کرد، اولیای دم حقی غیر از قصاص ندارند» (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۲۱۳؛ ر.ک: حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۶۲۳؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۲۸۲).

۲-۳. دیدگاه سوم: سقوط قصاص و تبدیل به دیه مطلقاً

به نظر برخی از فقها در موارد جنایات عمدی که موجب قصاص است، با مرگ جانی قبل از قصاص، قصاص تبدیل به دیه می شود، چه مرگ مسبوق به فرار قاتل باشد، چه قاتل خود را در اختیار اولیای دم برای قصاص قرار داده باشد، چه به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد، و چه با خودکشی یا کشته شدن از دنیا رفته باشد.

علامه حلی می فرماید: «اگر قاتل قبل از قصاص بمیرد، دیه از ترکه او گرفته می شود» (حلی، ۱۳۶۸، ص ۱۹۸). صاحب معالم الدین فی فقه آل یاسین نیز می نویسد: «هرگاه قاتل عمد بمیرد یا فرار کند و تسلط بر او پیدا نکنند تا بمیرد، دیه در مال او واجب می شود و اگر مال ندارد، از نزدیکان او که از وی ارث می برند به ترتیب الاقرب فالاقرب گرفته می شود» (حلی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۵۵۲).

شهید اول نیز می نویسد: «اگر قاتل عمد قبل از قصاص بمیرد، آنچه روایت شده این است که دیه از مالش گرفته می شود و اگر مال ندارد از نزدیکانش به اولویت الاقرب فالاقرب گرفته می شود» (شهید اول، ۱۴۱۰ق، ص ۲۷۴). همان گونه که مشاهده می شود، کلام شهید مطلق است و شامل فرض فرار و غیرفرار می شود. محقق خوئی نیز همین دیدگاه را پذیرفته و می نویسد:

اگر انجام قصاص به دلیل فرار قاتل یا مرگ قاتل متعذر شود، یا به دلایل خارجی امکان قصاص وجود نداشته باشد، قصاص تبدیل به دیه می‌شود و اگر قاتل دارای اموال باشد، دیه از اموال قاتل گرفته می‌شود، و گرنه از نزدیکانش به اولویت الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود و اگر ممکن نباشد، امام از بیت‌المال دیه را پرداخت می‌کند (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲، ص ۱۵۴).

مستند این دیدگاه همان ادله دیدگاه دوم است، منتهی با این تفاوت که معتقدند فرار خصوصیتی ندارد و علاوه بر روایات مربوط به فرار قاتل عمد، به روایات دال بر باطل نشدن خون مسلمان استناد کرده‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۸۵).

محقق خوئی در مستند این دیدگاه به معتبره ابی‌بصیر و صحیحه ابن‌ابی‌نصر بزنطی استناد کرده و می‌فرماید که مقتضای تعلیل در معتبره ابی‌بصیر این است که هرگاه انجام قصاص متعذر شود، تبدیل قصاص به دیه اتفاق می‌افتد و اختصاص به مورد فرار ندارد، بلکه ملاک عدم قدرت بر قصاص است (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲، صص ۱۵۴-۱۵۵).

۳. بررسی ادله و تطبیق آن بر موضوع بحث

بر اساس دیدگاه اول و دوم، روشن است که در موضوع بحث، قصاص با اعدام قاتل ساقط می‌شود و تبدیل به دیه نمی‌شود. شمول دیدگاه سوم بر موضوع نیز صریح و حتی ظاهر نیست، چون مقدمات حکمت جاری نبوده و معلوم نیست که قائلان این دیدگاه از این حیث در مقام بیان باشند و ادله دیدگاه سوم نیز شامل فرض بحث نمی‌شود.

سه دلیل برای فرع دوم بیان شده است؛ دلیل اول دیدگاه سوم، روایت ابی‌بصیر است و دلیل دوم روایت ابی‌نصر بزنطی است که هر دو در فرض فرار قاتل عمد، و خارج از موضوع بحث است و هیچ اطلاقی ندارد تا درباره شمول یا عدم شمول آن در فرض بحث مورد بررسی قرار گیرد. بر فرض پذیرش استدلال محقق خوئی و الغای خصوصیت از فرار نیز نمی‌توان دیدگاه سوم را در فرض موضوع جاری دانست؛ چون همان‌گونه که محقق خوئی بیان کرده‌اند، ملاک تبدیل قصاص به دیه، عدم قدرت اولیای دم بر قصاص است، در حالی که در فرض موضوع، اولیای دم قدرت و امکان استیفای قصاص





را داشته‌اند و لذا دیدگاه مرحوم آیت‌الله خوئی نیز مثبت تبدیل قصاص به دیه نیست. دلیل سوم، باطل نشدن خون مسلمان است که شمول آن در فرض بحث روشن نیست، چون با فرض امتناع اولیای دم از استیفای قصاص، هدررفتن خون مسلمان موضوعاً صدق نمی‌کند؛ همان‌گونه که بر عفو مجانی قاتل عمد توسط اولیای دم، هدردادن خون مسلمان صدق نمی‌کند.

بنابراین موضوع قصاص در فرض بحث، با اعدام قاتل عمد منتفی است و دلیلی بر تبدیل قصاص به دیه وجود ندارد و بر فرض شک نیز اصل بر برائت است. همچنین دیدگاه مشهور فقها مبنی بر عدم تبدیل قصاص به دیه در صورتی که شخصی مرتکب قتل دو نفر شود و اولیای یکی از دو نفر بدون اطلاع و اذن سایر اولیای دم قاتل را قصاص کنند، مؤید این استنتاج است.

صاحب جواهر در این خصوص می‌نویسد:

«در صورتی که یک نفر چند نفر را پشت سرهم عمداً بکشد، اگر اولیای دم اول قصاص را بدون اذن دیگران استیفا کردند، حق بقیه در قصاص بدون آنکه تبدیل به دیه بشود ساقط می‌شود؛ همان‌گونه که شیخین (شیخ مفید و شیخ طوسی)، ابن حمزه، ابن براج، ابن سعید حللی، ابن ادریس و شهید اول پذیرفته‌اند و شیخ طوسی در مبسوط و خلاف بر آن ادعای اجماع کرده است؛ چون آنچه که بر قاتل نزد ما ثابت است قصاص بود که محل آن فوت شده است و دیه واجب نمی‌شود مگر با مصالحه طرفین که بر خلاف فرض است و ثبوت دیه در آنجایی ثابت است که قاتل فرار کند و بمیرد و یا کسی قاتل عمد را فراری دهد که مستند به دلیل خاص است، و این مورد را نمی‌توان به آن قیاس کرد» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۳۱۷).

مرحوم فاضل لنکرانی این دیدگاه را به مشهور نسبت داده است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۳۵).

ادله مرحوم صاحب جواهر در بحث مزبور، در اعدام قاتل عمد نیز جاری است؛ بنابراین هیچ دلیل معتبری برای تبدیل قصاص نفس به دیه، در فرض اعدام قاتل عمد و همزمان فرض عدم مطالبه قصاص از سوی اولیای دم وجود ندارد.

نتیجه گیری

هرگاه قاتل عمدی که محکوم به قصاص نفس شده است، از بابت ارتکاب جرم حدی مانند محاربه یا سب‌النبی نیز محکوم به اعدام شده باشد، استیفای قصاص مقدم بر اجرای حد است و اولیای دم می‌توانند استیفای قصاص را مطالبه کنند. هرگاه اولیای دم از استیفای فوری قصاص امتناع کنند، قاتل عمد به‌عنوان حد اعدام می‌شود، ولی قانون در خصوص تبدیل قصاص نفس به دیه مبهم است و در کتب فقهی نیز به این فرع پرداخته نشده است. از مجموع اقوال و ادله استفاده می‌شود که موضوع قصاص در فرض بحث، با اعدام قاتل عمد منتفی است و تبدیل قصاص به دیه فاقد مستند معتبر قانونی است و ماده ۴۳۵ ق.م.ا. منصرف از ماده ۱۳۳ ق.م.ا. است. ماده ۴۳۵ ق.م.ا. از دیدگاه مرحوم آیت‌الله خوئی اخذ شده و ظهور عبارات مرحوم آیت‌الله خوئی نیز عدم تبدیل قصاص به دیه در فرض بحث است؛ چراکه ایشان ملاک تبدیل قصاص به دیه را عدم قدرت بر استیفای قصاص می‌دانند و در فرض بحث، امکان استیفای قصاص از طرف اولیای دم وجود داشته و خود اولیای دم از استیفای قصاص امتناع کرده‌اند و تعذر قصاص منتسب به آنان است. با توجه به ابهام قانون، لازم است قانون‌گذار نفیاً یا اثباتاً حکم قضیه را روشن کند، تا موجب اختلاف آراء و اعمال سلايق در محاکم نشود.



فقه

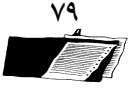
فهرست منابع

۱. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور. (۱۴۱۰ق). السرائر. قم: نشر اسلامی.
۲. ابن زهره حلبی، حمزة بن علی. (۱۴۱۷ق). غنیه النزوع إلى علمی الأصول والفروع (محقق: ابراهیم بهادری). قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۱۶ق). مجمع الفائدة والبرهان. قم: نشر اسلامی.
۴. امام خمینی، سید روح الله. (بی تا). تحریر الوسیله (چاپ اول). قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۵. بحرانی آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم. (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق). وسائل الشیعه. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۷. حلی، جعفر بن الحسن. (۱۴۰۹ق). شرائع الإسلام. تهران: انتشارات استقلال.
۸. حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۹. حلی، حسن بن یوسف بن المطهر الاسدی. (۱۴۱۰ق). إرشاد الأذهان. قم: نشر اسلامی.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف. (۱۳۶۸). تبصرة المتعلمین فی احکام الدین (محققان: سید احمد حسینی و هادی یوسفی). تهران: انتشارات فقیه.
۱۱. حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ق). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۲. حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۸ق). مختلف الشیعة فی احکام الشریعه. قم: نشر اسلامی.
۱۳. حلی، شمس الدین محمد بن شجاع القطن. (۱۴۲۴ق). معالم الدین فی فقه آل یاسین. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۴. موسوی خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۴۲۲ق). مبانی تکملة المنهاج (چاپ اول، ۲ جلد). قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی علیه السلام.
۱۵. روحانی، سید صادق. (۱۴۱۲ق). فقه الصادق علیه السلام. قم: دارالکتاب.
۱۶. سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحکام فی بیان الحلال والحرام (محقق: مؤسسة المنار). قم: دفتر آیت الله سبزواری.



فقه

١٧. شهيد اول، محمد بن مكي عاملی. (١٤١٠ق). اللمعة الدمشقية في فقه الإمامية (چاپ اول). بيروت: دار التراث - الدار الإسلامية.
١٨. شهيد ثانی، زين الدين بن علي عاملی. (١٤١٣ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام (چاپ اول). قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
١٩. صدوق، محمد بن علي. (١٤٠٤ق). من لا يحضره الفقيه (محقق: علي أكبر غفاری). قم: نشر اسلامی.
٢٠. طباطبائی، سيد علي. (١٤٠٤ق). رياض المسائل. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
٢١. طوسی، محمد بن حسن. (١٣٦٤). تهذيب الاحكام (محقق: سيد حسن موسوی خراسان). تهران: دارالکتب الاسلاميه.
٢٢. طوسی، محمد بن حسن. (١٣٩٠ق). الاستبصار. تهران: دارالکتب الاسلاميه.
٢٣. طوسی، محمد بن حسن. (١٤٠٠ق). النهاية في مجرد الفقه والفتاوى (چاپ دوم). بيروت: دار الكتاب العربي.
٢٤. طوسی، محمد بن حسن. (١٤٠٧ق). الخلاف (چاپ اول). قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
٢٥. فاضل لنکرانی، محمد. (١٤٢١ق). تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - القصاص (چاپ اول). قم: مرکز فقهی ائمه اطهار عليهم السلام.
٢٦. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سيوری. (١٤٠٤ق). التنقيح الرائع لمختصر الشرائع (چاپ اول). قم: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی عليه السلام.
٢٧. كليني، ابو جعفر محمد بن يعقوب. (١٤٢٩ق). الكافي (چاپ اول). قم: دار الحديث للطباعة والنشر.
٢٨. كليني، محمد بن يعقوب. (١٣٦٣). الكافي (محقق: علي أكبر غفاری). تهران: دارالکتب الاسلاميه.
٢٩. مجلسی اول، محمد تقی. (١٤٠٦ق). روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (محققان: موسوی کرمانی، اشتهاردی، طباطبائی). قم: مؤسسه فرهنگ اسلامی کوشانیور.
٣٠. مجلسی دوم، محمدباقر بن محمد تقی. (١٤٠٦ق). ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار (چاپ اول). قم: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی عليه السلام.



فقه

۳۱. مجلسی دوم، محمدباقر. (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (چاپ دوم).
تهران: دارالکتب الإسلامية.
۳۲. مدنی کاشانی، آقا رضا. (۱۴۱۰ق). کتاب القصاص للفقهاء والخواص (چاپ دوم). قم:
دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۳. مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین. (۱۴۱۵ق). القصاص علی ضوء القرآن والسنة (چاپ اول).
قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۳۴. مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی قوه قضاییه. (بی‌تا). نرم‌افزار گنجینه استفتائات قضایی. قم:
بی‌نا.
۳۵. نجفی، محمدحسن. (۱۳۶۶). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام (محقق: قوچانی). تهران:
دارالکتب الاسلامیه.
۳۶. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء
التراث العربی.



فقه

References

1. Ardabili, A. (1416 AH). *Majma' al-Fa'idah va al-Borhan*. Qom: Islamic Publishing. [In Arabic]
2. Bahrani Al-Asfur, Y. (1405 AH). *Al-Hada'iq al-Nazirah fi Ahkam al-Itrat al-Tahirah*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
3. Fadhil Miqdad, M. (1404 AH). *Al-Tanqih al-Ra'i le al-Mukhtasar al-Shara'e*. (1st ed.). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library. [In Arabic]
4. Fazel Lankarani, M. (1421 AH). *Tafsil al-Shariah fi Sharh Tahrir al-Wasilah al-Qisas*. (1st ed.). Qom: The jurisprudential center of the pure Imams. [In Arabic]
5. First Majlesi, M. T. (1406 AH). *Rowzah al-Mutaqin fi Sharh man la Yahzar al-Faqih*. (Mousavi Kermani, Eshtehardi, Tabatabai). Qom: Kooshanpour Islamic Culture Institute. [In Arabic]
6. Heli, H. (1410 AH). *Irshad al-Adhan*. Qom: Islamic Publishing. [In Arabic]
7. Heli, H. (1418 AH). *Mukhtalaf al-Shia fi Ahkam al-Shariah*. Qom: Islamic Publishing. [In Arabic]
8. Heli, H. (1989 AP). *Tabsirah al-Mute'alin fi Ahkam al-Din*. (S. A. Hosseini, & H. Yousefi, Ed.). Tehran: Faqih Publications. [In Persian]
9. Heli, J. (1409 AH). *Sharia of Islam*. Tehran: Esteghlal Publications. [In Arabic]
10. Heli, S. (1424 AH). *Ma'alim al-Din fi Fiqh Al-Yasin*. Qom: Imam Sadegh Institute. [In Arabic]
11. Helli, H. (1413 AH). *Qawa'ed al-Ahkam fi Ma'arifah al-Halal va al-Haram*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
12. Helli, J. (1408 AH). *Sharia of Islam*, Qom: Ismailian Institute. [In Arabic]
13. Hor Ameli, M. (1414 AH). *Wasa'il al-Shia*. Qom: Mu'asisah Alulbayt le Ihya al-Torath. [In Arabic]
14. Ibn Idris Heli, M. (1410 AH). *Al-Sara'ir*. Qom: Islamic Publishing. [In Arabic]
15. Ibn Zahra Halabi, H. (1417 AH). *Qaniyah al-Nozou' ila Ilmi al-Usul va al-Forou*. (I. Bahadori, Ed.). Qom: Imam Al-Sadiq Institute. [In Arabic]
16. Imam Khomeini, S. R. (n.d.). *Tahrir al-Wasila*. (1st ed.). Qom: Dar Al-Ilm Press Institute.



فقه

17. Jurisprudential and Legal Research Center of the Iranian Judiciary. (n.d.). *Judicial questions software*. Qom.
18. Khoei, S. A. M. (1422 AH). *Mabani Takmilah al-Minhaj*. (1st ed., 2 vols.). Qom: The Institute for the Revival of the Works of Imam Al-Khoei. [In Arabic]
19. Koleyni, A. (1429 AH). *Al-Kafi*. (1st ed.). Qom: Dar Al-Hadith le Tabā'at va al-Nashr. [In Arabic]
20. Koleyni, M. (1363 AP). *Al-Kafi*. (A. A. Ghaffari, Ed.). Tehran: Islamic Library. [In Persian]
21. Madani Kashani, A. (1410 AH). *Kitab al-Qisas le al-Foqaha va al-Khawas*. (2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
22. Majlesi II, M. B. (1406 AH). *Malaz al-Akhyar fi Fahm Tahzib al-Akhbar*. (1st ed.). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library. [In Arabic]
23. Majlesi II, M. B. (1404 AH). *Mir'at al-Uqul fi Sharh Akhbar Ale al-Rasul*. (2nd ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]
24. Marashi Najafi, S. Sh. (1415 AH). *Al-Qisas ala al-Zaw'e al-Qur'an va al-Sunnah*. (1st ed.). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library Publications. [In Arabic]
25. Najafi, M. H. (1366 AP). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'e al-Islam*. (Quchani, Ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Persian]
26. Najafi, M. H. (1404 AH). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'e al-Islam*. Beirut: Dar Ihya al-Torath al-Arabi. [In Arabic]
27. Rouhani, S. S. (1412 AH). *Fiqh al-Sadiq*. Qom: Dar al-Kitab. [In Arabic]
28. Sabzevari, S. A. A. (1413 AH). *Muhazab al-Ahkam fi Bayan al-halal va al-Haram* (Al-Manar Institute, Ed.). Qom: Ayatollah Sabzevari's office. [In Arabic]
29. Saduq, M. (1404 AH). *Man la Yahzaro al-Faqih*. (A. A. Ghaffari, Ed.). Qom: Islamic Publishing. [In Arabic]
30. Shahid Awal, M. (1410 AH). *Al-Lom'at al-Dameshqiyah fi Fiqh al-Imamiyah*. (1st ed.). Beirut: Dar Al-Torath - Al-Dar Al-Islamiya. [In Arabic]
31. Shahid Thani, Z. (1413 AH). *Masalik al-Afham ila Tanqih Shara'e al-Islam*. (1st ed.). Qom: Muasisah al-Ma'arif al-Islamiyah. [In Arabic]



فقه

32. Tabatabaei, S. A. (1404 AH). *Riyadh al-Masa'il*. Qom: AlulBayt Institute. [In Arabic]
33. Tusi, M. (1364 AP). *Tahdhib al-Ahkam*. (S. H. Mousavi Khorsan, Ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Persian]
34. Tusi, M. (1390 AH). *Al-Istibsar*. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]
35. Tusi, M. (1400 AH). *Al-Nahayh fi Mujarad al-Fiqh al-Fatawa*. (2nd ed.). Beirut: Dar Al-Kitab Al-Arabi. [In Arabic]
36. Tusi, M. (1407 AH). *Al-Khalaf*. (1st ed.). Qom: Islamic publications affiliated with the Society of Teachers of the Seminary of Qom. [In Arabic]



فقه